



مسعود کوثری

مدرس دانشگاه، نویسنده و پژوهشگر

با این همه کیست که نداند این سرنوشت روزنامه‌نگاری در ایران است. توازی‌گری سیاسی همواره در ملک ایران وجود داشته و وجود دارد. با این همه، رخدادهایی که روزنامه ایران از سر گذرانده است، حاکی از آن است که حداقل در یکی دو دهه اول تاریخ خود، کوشیده است که میانداری کند و از جاده انصاف و حرفه‌ای بودن خارج نشود. روزنامه‌ها درباره تاریخ همه چیز و همه کس می‌نویسند، اما به‌ندرت درباره تاریخ پرو و فراز و نشیب خود در این ملک پرفراز و نشیب می‌نویسند. این شاید کار کسانی که تماماً

تعلق کاری به روزنامه‌های متبوع‌شان دارند، میسر نباشد، اما مورخان مطبوعاتی متعددی هستند که می‌توانند چنین وظیفه مهمی را برعهده گیرند. تاریخ شفاهی مطبوعات را نباید از یاد برد. باید تاریخ شفاهی روزنامه‌ها در ایران نگاشته شود تا برای آیندگان بماند. هرچند به قول نوام چامسکی و خلاف تصور بسیاری، تاریخ برای درس عبرت گرفتن نیست. با این همه، تاریخ برای هرچه باشد، حق آیندگان است که بدانند که روزنامه ایران چه بود، از چه شرایطی سربرآورد و چگونه با ریز و درشت وقایع سیاسی مواجه شد.

نجیب‌ترین روزنامه‌نگاران ایران

رویای من دو چیز بود؛ نوشتن بود و فیلم ساختن. روزگاری که روزنامه نگار بودن، نویسنده بودن و فیلمساز بودن، حرمتی داشت. برای اینکه زندگی‌ام بچرخد و بتوانم درس بخوانم تنها یک انتخاب داشتم و آن روزنامه‌نگاری بود، اما هر چقدر روزنامه‌نگار شناخته شده‌ای می‌شدم، از فیلمساز بودن دور می‌شدم. این غم سنگینی را درونم شعله‌ور نگه می‌داشت. حتی زمانی که برای آخرین بار به عنوان روزنامه‌نگار و منتقد به

جشنواره کن رفتم از خودم پرسیدم؛ تا کی باید برای فیلم‌های دیگران کف بزنم؟ آن روز تصمیم گرفتم دیگر جشنواره کن نروم و به فکر ساختن فیلم باشم. نمی‌دانستم این اتفاق خواهد افتاد یا نه اما تصمیم گرفتم چنین کاری نکنم. سال‌ها علاوه بر روزنامه‌نگاری در جشنواره فجر کارهای مختلفی انجام دادم. جشنواره فجر را همانقدر دوست دارم که روزنامه ایران یا فارابی را.

کنار هر دوستی که برای سینما کاری کرد، ایستادم. اکنون پس از عمری مرارت، درست جایی قرار گرفتم که یک روز تصمیم گرفتم بیایم روزنامه ایران و بخت هم با من یار بود که صفحه سینمایی روزنامه ایران را آنگونه که دوست می‌داشتم یا می‌فهمیدم بنیان بگذارم. و این اعتباری است برای من. مصاحبه‌های بسیار کردم در حالی که می‌توانستم فقط همان معاون

یا همان دبیر باشم و کارهای اداری نکنم. خبر می‌گرفتم و از هر چیزی که نسبت به سینما بود نمی‌گذشتم، کم‌کم در فضای دهه ۷۰ که هیچ اسمی پای هیچ مطلبی نمی‌خورد امضای «باقی بقایتان» را زدم که معلوم بشود این یادداشت‌های بسیار کوچک در حد ۵ خط ۱۰ خط یا بیشتر را یکی می‌نویسد که امضایش باقی بقایتان است. بعضی از همکاران روزنامه ایران حتی مرا آقای باقی بقایتان صدا می‌کردند. یاد گرفتم پای حرف‌هایم امضا بزنم، تکراری و مطول ننویسم. یاد گرفتم به روزنامه و روزنامه‌نگارانی که بزرگتر از من بودند احترام کنم و تلاش کردم ستون‌هایی که در دستم بود را تبدیل کنم به ستونی که همه سینماگران در آن حضور داشتند. سینماگرانی که دوستشان می‌داشتم، یا دوستشان نمی‌داشتم ولی باورشان داشتم. هرکس فیلم می‌ساخت از نظر من سینماگر بود و اینگونه بود که ستون‌های روزنامه ایران تبدیل شد به جایی برای همه سینمای ایران. وقتی گوگل را سرچ می‌کردی اولین خبرهایی که از سینمای ایران می‌دیدید یا حتی هنرهای دیگر، خبری بود که روزنامه ایران منتشر کرده بود.



جلیل اکبری صحت

دبیر فرهنگی
اسبق روزنامه ایران

اکنون که از روزنامه ایران رفته‌ام و چند سال است که خواندن روزانه روزنامه کاغذی از عادت‌م خارج شده است، از شنیدن نام روزنامه ایران و از شنیدن خبرهای خوب حول و حوش آن خوشحال می‌شودم و اگر خبر خوبی نشنوم بسیار ناراحت می‌شوم. الان ممکن است تعداد بچه‌هایی که مرا داخل مؤسسه می‌شناسند بسیار کم شده باشند، بسیاری بازنشسته شده باشند اما چیزی که می‌دانم، بچه‌های ایران در همه جای دنیا پراکنده‌ایم، از هر گوشه به هر گوشه دنیا که نگاه می‌کنی، روزنامه‌نگاری از روزنامه ایران با نگاه و دیدگاه‌های مختلف حرف می‌زند.

می‌توانم بگویم تقریباً تمام رسانه‌های فارسی زبان دنیا روزنامه‌نگاری از روزنامه ایران را در خود جای داده است من اما راه دیگری رفتم. القسه داستان من و روزنامه ایران، داستان روزنامه‌نگاریست که می‌خواست سینماگر هم باشد من هر دو این کار را انجام دادم. من رویای دیگری هم دارم. نوشتن رمانی که سال‌هاست توی مغزم می‌نویسم. پیشاپیش اعتراف می‌کنم که قصد دارم زندگی شما را داخل یک رمان یا داخل یک فیلم بگذارم و زندگی سخت و معمولی خودمان را بازنتاب دهم. روزی من، شما را خواهیم نوشت و خواهیم ساخت.

حالا روزنامه ایران سی سالگی‌اش را جشن می‌گیرد. سی سال عین برق و باد.

جشن اولین زادروز روزنامه ایران در دانشگاه تهران برگزار شد. آن روز اولین روزی بود که بسیاری از بچه‌های تحریریه خارج از روزنامه چیزی خوردند. روزنامه برای آنکه روزنامه خوشخوان و درستی بشود جوانی و عمر همه را می‌بلعید و ما چه سخاوتمندانه آن را تقدیم می‌کردیم؟ ما شب‌ها و روزها را بدون مرخصی و بدون ملاحظات مأموریت و انجام امور اداری طی کردیم. ما، یعنی همه بچه‌های روزنامه ایران. از همه بخش‌ها؛ فنی، تحریریه، اداری و حتی بچه‌های خوشبخت آگهی! ما یک سال عمر داده بودیم تا بالای شناسنامه بخورد سال دوم.

ایران، آبستن تحولات بود و روزنامه ما راوی این تحولات بود. ما با روزنامه ایران زندگی کردن در میانه میدان را یاد گرفته بودیم. نسلی از روزنامه‌نگاران جوان و پیشکسوت، خبرها را زندگی می‌کردیم... الان که اینها را می‌نویسم همه آنها؛ بزرگ‌ترها و جوان‌ترها، آنها که نیستند، آنها که پشت دریاها زندگی می‌کنند، چهره‌شان از جلوی چشمانم رژه می‌رود. آنها نجیب‌ترین روزنامه‌نگاران ایران بودند...

باقی بقایتان



اکبری صحت:

ایران، آبستن تحولات بود و روزنامه ما راوی این تحولات بود. ما با روزنامه ایران زندگی کردن در میانه میدان را یاد گرفته بودیم. نسلی از روزنامه‌نگاران جوان و پیشکسوت، خبرها را زندگی می‌کردیم...